

انقلاب اسلامی ایران و بازتاب آن

در رویکردی نظری

دکتر محمدباقر خرمشاد*

با تأملی اندک در عنوان انتخاب شده برای مقال حاضر، نکات چندی به ذهن متبادر می‌شود که پرداختن به آنها در گام نخست منطقی و لازم به نظر می‌آید. آنچه در این عنوان مفروض گرفته شده است، سؤال اصلی این رویکرد نظری را تشکیل خواهد داد و آن اینکه آیا انقلاب اسلامی ایران بازتاب دارد؟ به عبارت دیگر آیا انقلاب اسلامی ایران دارای ویژگیهای لازم برای داشتن بازتاب را داراست؟

برای پاسخ گفتن به این سؤال اصلی لازم است که به دو سؤال دیگر نیز پاسخ گفته شود. نخست این سؤال مقدماتی نیاز به جواب دارد که مراد از «بازتاب» در این سخن چیست؟ سپس اینکه اساساً به لحاظ نظری چه انقلاب‌هایی دارای بازتاب هستند و چه انقلاب‌هایی فاقد آنند؟

در مطالعات صورت گرفته دربارهٔ انقلاب و انقلاب‌ها حداقل ۳ گروه از مطالعات و پژوهش‌ها قابل تشخیص و تمییزاند. دسته اول مطالعاتی است که تبیین چرایی انقلاب‌ها را در دستور کار خود دارند. این نوع از مطالعات، اکثریت پژوهش‌های موجود در باب انقلاب را تشکیل می‌دهد که در ادبیات انقلاب تشکیل مجموعهٔ «تئوریهای انقلاب» را داده است.^۱ تلاش‌هایی که در آن اندیشمندان مختلف برای تبیین انقلاب و چرایی آن اقدام به نظریه‌پردازی نموده‌اند. دستهٔ دوم پژوهش‌هایی است که بیشتر دغدغهٔ تبیین روند انقلاب یا سیر تکاملی آن را دارند. در این مطالعات اندیشمندان درصدد تبیین مراحل گوناگونی هستند که انقلاب‌ها قبل و بعد از انقلاب پشت سر می‌گذارند. آنان تلاش می‌کنند تا نشان دهند انقلاب در هر مرحله از مراحل خود چه حالتی پیدا کرده و از چه

خصوصیاتی بهره‌مند می‌گردد. تعداد پژوهش‌های موجود در این زمینه در مقایسه با نوع اول بسیار کمتر و کم حجم‌تر می‌باشد. عمده‌ترین و مشهورترین اثر در این زمینه کار تطبیقی آقای کرین برینتون تحت عنوان «کالبدشکافی انقلاب» است.^۲ که در فارسی به «کالبد شکافی چهار انقلاب»^۳ ترجمه شده است. به جز این کتاب می‌توان به کتابی دیگر از متخصص حوزه مطالعات انقلاب یعنی جورج پیتی^۱ با عنوان «روند انقلاب»^۴ اشاره کرد. به علاوه ایشان مقاله‌ای نیز در این زمینه دارند که با عنوان «انقلاب، سنخ‌شناسی و روند»^۵ در کتاب گردآوری شده توسط کارل فردریخ^۲ با عنوان «انقلاب»^۶ آمده است. دسته سوم از تحقیقات انجام شده در باب انقلاب را می‌توان تحت عنوان آثاری آورد که به نتایج انقلاب‌ها پرداخته‌اند. این دسته از مطالعات در مقایسه با دو دسته نخست از حجم کمتری برخوردار هستند. نتایج انقلاب خود به دو دسته قابل تقسیم است: نتایج داخلی که بیشتر با عنوان دستاوردها، پیامدها یا تأثیرات درونی انقلاب مطرح می‌شود؛ و نتایج بیرونی که عنوان بازتاب، انعکاس یا تأثیرات بیرونی انقلاب را به خود می‌گیرد. بازتاب در لفظ مترادف با «درخشش و انعکاس»^۷ آمده است. به این ترتیب مراد از بازتاب انقلاب عبارت است از تأثیرات هر انقلاب در خارج از مرزهای قلمروی که در آن صورت گرفته است. بازتاب انقلاب به آن بخش از نتایج و آثار هر انقلاب مربوط می‌شود که در بیرون از مرزهای سرزمین انقلاب مشاهده می‌شود. چرایی بازتاب پیدا کردن برخی از انقلاب‌ها و بازتاب دار نبودن برخی دیگر از موضوعات بحث حاضر است.

انقلاب‌های دارای بازتاب

در میان مجموعه انقلاب‌های جهان، انقلاب‌های با ۳ خصوصیت زیر را می‌توان دارای بازتاب دانست:

۱. انقلاب‌های بزرگ
۲. انقلاب‌های مبتنی بر یک ایدئولوژی فراملی
۳. انقلاب‌هایی که بازتاب دار بودن آنها توسط صاحب‌نظران ذی‌صلاحیت همچون متخصصین حوزه مطالعات انقلاب یا کارشناسانی که حوزه تخصصی آنها واحد سیاسی‌ای است که در آن انقلاب صورت گرفته است و یا رجال سیاسی جهان در عهده‌ی که انقلاب مورد مطالعه تحقق یافته است مورد تأیید و تأکید قرار گرفته باشد.

انقلاب‌های بزرگ کدامند؟ و چرا در مقایسه با انقلاب‌های غیربزرگ می‌توان آنها را دارای بازتاب دانست؟

با غوری در ادبیات موجود در خصوص انقلاب و انقلاب‌ها و از جمله با تأملی در ده‌ها تعریف موجود از این پدیده جالب توجه، می‌توان تعاریف موجود را به دو دسته عمده حداقل‌گرا و حداکثرگرا تقسیم نمود: تعاریف حداقل‌گرا از انقلاب به تعاریفی گفته می‌شود که به وجود حداقل علائم و خصوصیات در یک پدیده برای نامیدن آن با عنوان انقلاب بسنده می‌کنند، در حالیکه تعاریف حداکثرگرا اطلاق عنوان «انقلاب» به هر پدیده‌ای را به راحتی بر نمی‌تابند و وجود مجموعه‌ای از شاخص‌ها و ویژگی‌ها را برای نامیدن آن پدیده با عنوان انقلاب ضروری و لازم می‌دانند.

از مجموعه تعاریف حداقل‌گرا می‌توان به تعریفی اشاره کرد که در سال‌های نخستین قرن بیستم توسط جامعه‌شناس فرانسوی آرتور پوئر در اثری با عنوان «تلاش برای فهم انقلاب‌ها»^۷ یا «تلاشی بر روی انقلاب‌ها»^۸ ارائه شده است.

در تعریف ایشان انقلاب عبارتست از: «تلاش‌های موفق یا ناموفقی که به منظور ایجاد تغییراتی در ساخت جامعه از طریق اعمال خشونت انجام می‌گیرد»^۹ در این تعریف اولاً صرف تلاش برای ایجاد تغییر در جامعه انقلاب نامیده می‌شود. ثانیاً حتی تلاش‌های ناموفق نیز عنوان انقلاب می‌گیرد. در تعریف حداقل‌گرای دیگر که توسط انقلاب‌شناس مشهور آمریکایی یعنی کرین برینتون ارائه شده است انقلاب عبارتست از «جانشینی ناگهانی و شدید گروهی که تاکنون حکومت را به دست نداشته‌اند، به جای گروهی دیگر، که تا پیش از این متصدی اداره دستگاه و امور سیاسی کشور بوده‌اند»^{۱۰} همان‌گونه که مشاهده می‌شود انقلاب هم ردیف با پدیده دیگری در این سنخ از تحولات سیاسی - اجتماعی یعنی «کودتا» قرار گرفته است. از دیگر تعاریف حداقل‌گرا آن است که توسط سیاست‌شناس مشهور آمریکایی یعنی کارل فردیخ ارائه شده است. او انقلاب‌ها را در معنای عام آن «شورش‌های موفق»^{۱۱} می‌نامد و در معنای خاص آن یعنی انقلاب سیاسی، انقلاب را عبارت از «سرنگونی ناگهانی و خشونت بار نظام سیاسی حاکم»^{۱۲} ذکر می‌کند. در این تعریف نیز محقق محترم هیچ تمایزی بین شورش، کودتا و انقلاب قائل نشده است.

در حالی که کنکاش ابتدایی در مقوله انقلاب‌ها و مطالعات صورت گرفته در آنها نشان می‌دهد که هر انقلاب برای انقلاب شدن یا انقلاب نامیده شدن نیاز به سه عنصر سخت‌افزاری و حداقل سه عنصر نرم‌افزاری دارد. عناصری که در حقیقت تعیین‌کنندهٔ هویت «انقلاب» هستند. به تعبیری دیگر فقدان هر یک از این سه عنصر انقلاب را از انقلاب بودن می‌اندازد. عناصر سخت‌افزاری سه‌گانه هر انقلاب عبارتند از: مردم، ایدئولوژی و رهبران. مردم آن عنصری است که بدنهٔ انقلاب را تشکیل داده و در تصویر انقلاب بیش از هر عنصر دیگری به چشم می‌خورد. شاید به این دلیل حضور مردم در انقلاب‌ها جالب توجه و ماندنی است که سیاست در زندگی معمول و متداول انسان‌ها یک کالای ضروری و از نیازهای روزمره و مشغولیت‌های دائم آنان نیست. انسان‌ها به حکم ضرورت گاه در حوزه سیاست وارد می‌شوند و پس از رفع نیاز یا اصلاً حضوری در سیاست ندارند و یا اینکه حضور آنان در حداقل ممکن بوده و بسیار کم رنگ است. به همین جهت حضور انبوه، ناگهانی و توأم با شور و شوق و نیز فوق‌العادهٔ مردم در انقلاب‌ها پدیده‌ای جالب توجه و چشمگیر است. خصوصاً اینکه مردم در انقلاب‌ها حاضر به گذشتن از آنی می‌شوند که سال‌ها برای به دست آوردن آن عمر خود را صرف نموده‌اند و این گذشت شامل مال و حتی جان آنان نیز می‌شود. چنین حضوری است که مردم را جزء لاینفک پدیدهٔ انقلاب می‌نماید.

عناصر سخت‌افزاری دیگری که به انقلاب هویت می‌بخشد، آن است که مردم را به حرکت در می‌آورد، همانی که مردم با آن و به واسطهٔ آن متقاعد می‌شوند که تا چنین دور دستهایی رفته و این چنین گسترده و عمیق وارد حوزهٔ سیاست آن هم در بخشی توأم با خشونت و خون‌گردند. ایدئولوژی آن عنصری است که با تبیین مجاب‌کنندهٔ وضع نامطلوبیت موجود، انسانها را متقاعد می‌کند که در آرزوی وضع مطلوب ترسیم شده توسط همان ایدئولوژی، بر وضع موجود غیرقابل تحمل شده بشورند. طبیعی است در دوران انقلاب، از میان ایدئولوژی‌های موجود آنی تبدیل به ایدئولوژی انقلاب می‌گردد که قدرت مجاب‌کنندگی آن و مقبولیتش در میان توده‌های مردم بیشتر باشد. به عبارت دیگر مردم با زبان، منطق و استدلال آن ایدئولوژی هم به نامطلوبیت وضعی که در آن زندگی می‌کنند پی برده و قانع شوند، و هم به وعده و وعیدهای آن ایدئولوژی از آیندهٔ مطلوب اعتماد کرده و بدان دل ببندند. در این حالت است که آن ایدئولوژی

۶۱ هژمونیک شده و بر سایر ایدئولوژی‌ها یا به تعبیری دیگر گفتمان‌های موجود غالب آمده آنها را از صحنه بیرون کرده و یا تسلیم خود می‌سازد.

و بالاخره عنصر سوم سخت‌افزاری هر انقلاب، رهبران آن انقلاب یا آنانی هستند که با ایدئولوژی خود مردم را به سوی اهداف تعیین شده در ایدئولوژی، خصوصاً براندازی نظام سیاسی حاکم در وهله اول و جانشینی آن با نظام سیاسی مطلوب وعده داده شده در درجه بعد هدایت می‌کنند. این رهبران، طراحان و هدایت‌کنندگان انقلاب در کوران حرکت انقلابی هستند. خصوصاً در بحران‌های متعدد، پی در پی و نفس‌گیر انقلاب‌ها، فقدان رهبری و رهبران لایق باعث شکست انقلاب‌ها و یا تحریف آنها خواهد شد.

از عناصر نرم‌افزاری موجود و لازم در انقلاب و انقلاب‌ها می‌توان به ۳ عنصر زیر اشاره کرد: «تغییر و تحول» که حداقل شامل نظام سیاسی شده و معمولاً بنیادین، گسترده‌تر و عمیق‌تر از آن می‌باشد، «خشونت» که از عناصر قطعی موجود در انقلاب‌هاست و بالاخره «شدت و سرعت» که از دیگر عناصر نرم‌افزاری موجود و لازم در انقلاب‌هاست.

فقدان عنصر مردم در پدیده‌ای که در جست‌وجوی تغییر و تحول بوده و احتمالاً با خشونت و سرعت و شدت نیز همراه باشد، آن پدیده را تبدیل به «کودتا» می‌نماید، که در تعریف آن آمده است «برافکندن دولت»^{۱۲} یا «تغییر ناگهانی دولت با زور به دست مقامات دولتی و ارتشی»^{۱۴} و یا «انتقال ناگهانی و قهرآمیز قدرت از دست گروه حاکم به دست گروهی دیگر که از درون نظام و قدرت سیاسی حاکم علیه گروه حاکم قیام کرده‌اند»^{۱۵}.

فقدان عنصر رهبری یا رهبران در پدیده مشابه که در آن نیز تغییر و تحولی حداقل جزئی در نظر است و با خشونت و سرعت و شدت نیز همراه است، عنوان «شورش» را برای آن شایسته می‌سازد، که در تعریف آن می‌خوانیم: «عملی جمعی که نوعاً با خشونت نیز همراه است و توسط آن گروهی علیه چیزی از جمله حاکمیت سیاسی موجود یا قواعد اجتماعی حاکم اعتراض می‌نمایند»^{۱۶} شورش‌های نان در تاریخ از مصادیق و نمونه‌های مشهور و بارز این مفهوم است. شورش‌ها نوعاً فاقد ایدئولوژی هستند و به محض رسیدن به اهداف نسبتاً کوچک مورد نظر خود محو می‌شوند.

فقدان عنصر نرم‌افزاری «خشونت» و «سرعت و شدت»، حرکت‌های در جست‌وجوی تغییر و تحوّل را تبدیل به «اصلاح»^۲ می‌نماید، که در تعریف آن می‌بینیم: «روندی از تغییرات سیاسی در چارچوب قانون اساسی موجود که مشروعیت حاکمیت موجود یا اقتدار حاکم را زیر سؤال نمی‌برد».^{۱۷} اصلاح با دارا بودن خصوصیت روندی یا پروسه‌ای معمولاً در طول زمان گسترده است و در مقطعی نسبتاً طولانی جریان دارد. با توجه به آن چه گذشت، تعاریف حداقل‌گرا از انقلاب براحتمی پدیده‌هایی همچون کودتا و شورش را نیز شامل می‌شوند. به عبارت دیگر این تعاریف وجود اندک تشابهی و یا اندک خصوصیتی در یک پدیده را برای نامیدن آن با عنوان انقلاب کافی می‌دانند. تعاریف حداکثرگرا دقیقاً نقطهٔ مقابل تعاریف حداقل‌گرا قرار دارند. از تعاریف حداکثرگرا می‌توان به تعریف ساموئل هانتینگتون جامعه‌شناس آمریکایی اشاره کرد. براساس تعریف او انقلاب عبارتست از «یک تغییر و تحول داخلی سریع، بنیادین و خشونت‌آمیز در ارزشها و اسطوره‌های حاکم بر یک جامعه، یک تغییر همزمان در نهادهای سیاسی، در ساختار اجتماعی، در فعالیت‌های سیاسی و در رهبران حکومتی».^{۱۸} این تعریف پدیده‌ای را انقلاب می‌داند که نه تنها ناظر بر تغییر و تحول است بلکه این تغییر و تحول تا بدان حد بنیادین است که اسطوره‌های حاکم بر یک جامعه را نیز شامل می‌شود و تا بدان حد گسترده است که علاوه بر حوزهٔ سیاسی، حوزه‌های ارزشی (فرهنگ) و اجتماعی را نیز دربر می‌گیرد. در دیگر تعاریف حداکثرگرای دیگر از روبرت پولو، سیاست‌شناس^{۱۹} فرانسوی می‌خوانیم: «انقلاب عبارتست از یک تغییر بنیادین و عمیق توأم با سرعت، شدت و خشونت در نهادها که به صورت ناگهانی و شدید باعث بر هم ریختن نظام حقوقی پیشین شده و نظام جدیدی را با تشریفات و شکوه خاصی اعلان می‌دارد. تحولاتی که با خشونت و خونریزی همراه بوده و اگر انقطاع کامل از نظام قانونی پیشین محسوب نگردد، حتماً همراه با تغییرات در میان سران سیاسی و طبقهٔ حاکمان و حکمرانان می‌باشد».^{۱۹} زیگموند نیومن دیگر تعریف حداکثرگرا از انقلاب را ارائه می‌دهد که براساس آن انقلاب عبارتست از «یک تغییر و تحول بنیادین و اساسی در سازمان سیاسی، ساختار اجتماعی، بافت اقتصادی و شاخص‌های معنوی و فرهنگ حاکم بر یک نظم اجتماعی که روند تکاملی مستمر و موجود جامعه را قطع نموده و در آن وقفه و شکاف عمیقی ایجاد می‌کند».^{۲۰}

تعاریف حداکثرگرا با توجه به ماهیت خود پدیده‌هایی را انقلاب می‌نامند که براساس تعاریف دیگر از جمله تعاریف حداقل‌گرا با عنوان «انقلاب‌های بزرگ» از آنها یاد می‌شود. به عبارت دیگر انقلاب‌های با خصوصیات آمده در تعاریف حداکثرگرا، از نظر تعاریف حداقل‌گرا و نیز سایر تعاریف غیر حداکثرگرا عنوان «انقلاب‌های بزرگ» را به خود اختصاص می‌دهد. هانتینگتون در فصل «انقلاب و سامان سیاسی» از کتاب مشهور «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» خود می‌گوید: «آنچه را که در اینجا صرفاً انقلاب می‌خوانیم دیگران آن را انقلاب‌های بزرگ یا انقلاب‌های اجتماعی نامیده‌اند. نمونه‌های چشمگیر این رویداد، انقلاب‌های فرانسه، چین، مکزیک، روسیه و کوبا هستند.»^{۲۱} هانتینگتون توضیح می‌دهد که او در تعریف خود انقلاب «از خیزش‌ها، شورش‌ها، نافرمانی‌ها، کودتاها و جنگ‌های استقلال»^{۲۲} جدا دانسته است. زیرا به نظر او «یک کودتا تنها رهبری و شاید سیاست‌های یک حکومت را دگرگون می‌سازد، یک خیزش یا شورش می‌تواند سیاست‌ها، رهبری و نهادهای سیاسی را دگرگون سازد، اما ساختار و ارزش‌های اجتماعی را دست نخورده برجای می‌گذارد؛ یک جنگ استقلال، نبرد یک اجتماع برضد فرمانروایی یک اجتماع بیگانه است و لزوماً ساختار اجتماعی هر یک از این دو اجتماع را دگرگون نمی‌سازد.»^{۲۳}

به این ترتیب تعاریف حداکثرگرا آنی را انقلاب می‌نامند که سایرین آن را انقلاب‌های بزرگ نامیده‌اند و مصداق‌های آن را به طور مشخص و حداقل در انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین ذکر کرده‌اند. انقلاب‌هایی که جامعه خود را به شدت دگرگون نموده‌اند و علاوه بر رهبران حکومتی، ساختارها و بنیادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را متحول ساخته‌اند.

مراجعه به آنچه در طول انقلاب اسلامی در ایران گذشت به راحتی این انقلاب را مصداقی برای تعاریف حداکثرگرا از انقلاب یعنی انقلاب‌های بزرگ می‌نماید تا منطبق با تعاریف حداقل‌گرا و در ردیف کودتاها، شورش‌ها و جنگ‌های استقلال. آنچه در ایران انقلاب اسلامی اتفاق افتاد نه تنها نظام سیاسی را از یک نظام شاهنشاهی به یک نظام جمهوری تبدیل کرد بلکه این نظام جمهوری یک جمهوری همچون سایر جمهوری‌ها نبود، یک جمهوری اسلامی بود که تعریف و محتوی خود را در ارزش‌ها و باورهای دین اسلام و تشیع جست‌وجو و تعریف می‌کرد. گستردگی و عمق انقلاب نیز قبل از هر چیز

ارزشهای اجتماعی را شامل می‌شد. تا جایی که تعدادی همچون بن‌بلا از رهبران انقلاب الجزایر، آن را نخستین انقلاب مبتنی بر فرهنگ در جهان نامیده‌اند.^{۲۴}

مراجعه به تعریف انقلاب اسلامی ایران در دایرةالمعارف‌های جهان نیز گویای این واقعیت است. جان اسپوزیتو در یکی از این دایرةالمعارف‌ها می‌نویسد: «همانند همه تحولات بزرگ اجتماعی، انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران از سال‌ها پیش برنامه‌ریزی شده بود. اثرات این انقلاب در طول تاریخ بر جای خواهد ماند. به بیانی ساده، رژیم محمدرضا شاه پهلوی توسط ائتلاف نیروهای مختلف و تحت رهبری بنیادگرایان شیعه برجسته شد. آیت‌الله روح الله خمینی (۱۳۶۸-۱۲۸۱ هـ ش) رهبر اصلی این انقلاب بود... هرچند حوادث خاصی که به اخراج محمدرضا شاه پهلوی از ایران انجامید، طی حدود یک سال پیش از رفتن او از ایران در ۲۶ دی ۱۳۵۷ اتفاق افتاد، شرایط اجتماعی و زیر بنایی انقلاب، چندین قرن را در برمی‌گرفت»^{۲۵} دیلیپ هیرو نیز در جای دیگر می‌گوید: «از آنجا که [امام] خمینی رهبر جنبش، مرجعی مذهبی بود و مساجد پایگاهی برای انقلاب شده بودند، نهایتاً این جنبش به انقلابی اسلامی تبدیل شد. هرچند در سایر کشورهای خاورمیانه نیز تحولات ژرفی صورت گرفته بود که اغلب با سرنگونی سلطنت همراه شد، این تغییرات به صورت کودتا بود و نظامیان در آنها نقش اصلی را داشتند. این نخستین بار بود که میلیونها نفر از شهروندان عادی غیرمسلح فعالانه در فرایندی سیاسی که ماهها دوام یافت، شرکت ورزیدند و نه تنها فرمانروایی را سرنگون کردند، بلکه نهادهایی چون ارتش را نیز متلاشی کردند»^{۲۶}

چرایی بازتاب دار بودن انقلاب‌های بزرگ در همین تغییرات بنیادین و تحولات اساسی، عمیق و گسترده آنها در جوامع خود نهفته است. همین کار بزرگ است که آنها را الگویی برای سایرین ساخته و آنان را شیفته آن می‌سازد. وقتی ملتی در انقلاب بزرگ خود موفق می‌شود بر مشکلاتی فائق آید که معضلات روزمره سایر ملت‌هاست و در این نبرد انقلابی موفق به شکست دشمنان و مخالفان خود می‌شود، سایر ملت‌ها نیز تحملشان به گلایه و گلایه‌شان به ناشکیبایی و عصیان تبدیل می‌شود. انقلاب‌های غیر بزرگ دارای این خصوصیت نیستند چون دارای تأثیرگذاری کمتری هستند.

مصادقاتی تعیین شده برای انقلاب‌های بزرگ نظیر انقلاب فرانسه و روسیه توسط متخصصینی همچون هانتینگتون نیز به لحاظ عینی و تاریخی حکایت از بازتاب این انقلاب‌ها

در سطحی گسترده در جهان معاصر خود حتی در عصر امروزیین هژرد. به این ترتیب می‌توان ۶۵ ادعا کرد که کلیه انقلاب‌های منطبق بر تعاریف، حداکثرگرا و در نتیجه بزرگ دارای چنین خصوصیتی هستند و از جمله این انقلاب‌ها، انقلاب اسلامی ایران است.

آنچه که شاید بازتاب انقلاب کبیر اسلامی ایران را مضاعف می‌سازد، حضور گسترده مردم در این انقلاب بوده است. میزان حضور مردم در هر انقلاب نشان از عمق، محبوبیت و ناب بودن آن انقلاب دارد. حضور بی سابقه مردم در انقلاب ایران در مقایسه با انقلاب‌های دیگر جهان، بر بزرگی این انقلاب و بازتاب آن در جهان می‌افزود. خصوصاً اینکه پاسخ مردم در قبال «خشونت» فزاینده حکومت شاد به طور بی سابقه و غیر قابل باوری بر «عدم خشونت» و «تظاهرات آرام میلیونی» استوار بود.

۲. انقلاب‌های دارای ایدئولوژی فراملی

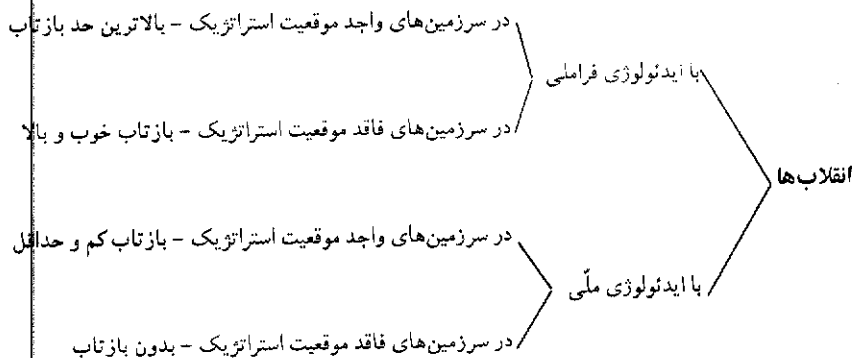
با توجه به آنچه گذشت، مشاهده شد که هیچ انقلابی بدون ایدئولوژی تحقق نیافته و وجود خارجی پیدا نخواهد کرد. اطلاق عنوان انقلاب به یک پدیده کافی است تا آن را حاوی ایدئولوژی بدانیم. به دلیل تنوع ایدئولوژی‌ها در انقلاب‌ها می‌توان آنها را از این جهت به دو دسته عمده تقسیم کرد. انقلاب‌های با ایدئولوژی ملی و انقلاب‌های با ایدئولوژی فراملی. مراد از ایدئولوژی ملی آنی است که دارای نفوذ و قدرت اقتناع‌کنندگی و بسیج در درون مرزهای ملی سرزمین انقلاب بوده و فاقد پیامهای فراملی برای انسان‌های ساکن در ورای مرزهای ملی خود است. برعکس، ایدئولوژی فراملی به آنی گویند که علاوه بر بهره‌مندی از قدرت تبیین وضع موجود سرزمین انقلاب، دارای قابلیت لازم برای تبیین وضع موجود در سایر سرزمین‌های مشابه نیز می‌باشد و مهمتر از آن وضع مطلوب ترسیم شده توسط آن دارای مقبولیت بشری و جهانی است، یعنی مخاطب آن را نمی‌توان محصور در مرزهای سرزمین انقلاب و محدود در شهروندان آن سرزمین دانست. در ورای مرزهای سرزمین انقلاب می‌توان انسان‌هایی را یافت که زبان آن ایدئولوژی را نمی‌فهمند، به پیام آن اعتقاد دارند و ترویج و تبلیغ آن و نیز تحقق بخشی بدان را وظیفه خود می‌دانند. چنین ایدئولوژی‌ای دیگر ملی نیست بلکه نفوذ آن از مرزهای سرزمین انقلاب گذشته و مرزهای جغرافیایی سرزمین‌های دیگر را در می‌نوردد. نمونه بارز یک ایدئولوژی فراملی در انقلاب‌ها را می‌توان در انقلاب

انقلاب روسیه با تکیه بر گونه‌ای از سوسیالیسم یعنی مارکسیسم توانست در سال ۱۹۱۷ به پیروزی برسد. در این زمان سالها بود که سوسیالیسم در کشورهای گوناگون اروپایی شناخته شده و در کشورهای نظیر فرانسه حتی منشأ حرکت‌های انقلابی نیز شده بود. هنگامی که سوسیالیسم روسی یا مارکسیسم انقلابی در سرزمین روسیه توانست به ایدئولوژی انقلاب کبیر روسیه تبدیل شود، پیام ایدئولوژیک این انقلاب بدون کمترین تلاشی براحتی به کلیه کشورهای اروپایی منتقل شد. همه سوسیالیست‌های مقیم این سرزمین‌ها مواد اولیه لازم برای شکل دهی به ایدئولوژی یک انقلاب را در اختیار داشتند. ادبیات و مبانی نظری آن از قبل موجود بود. در نتیجه کلیه سوسیالیست‌های این کشورها انقلابیون بالقوه‌ای بودند که هر آن احتمال داشت تحت تأثیر ایدئولوژی سوسیالیستی - مارکسیستی انقلاب روسیه اقدام به انقلاب در سرزمینهای خود نمایند. خصوصاً اینکه شرایطی که در آن انقلاب روسیه پدید آمد در اکثر این کشورها نیز فراهم بود. در برخی کشورها به لحاظ نظری، شرایط حتی مساعدتر نیز بود. به همین دلیل بود که کشورهای جهان لیبرال آن روز به رهبری انگلستان بلافاصله عکس‌العمل نشان دادند و وحشت انقلاب اروپا را برداشت. چنین حالتی پس از انقلاب فرانسه نیز در اروپا قابل مشاهده بود. پادشاهی‌های اروپایی که مدتها بود همچون فرانسه تحت فشار نظریات جدیدی قرار گرفته بودند، انقلاب فرانسه را چون جرقه‌ای می‌دیدند که ممکن بود به انبار باروت آنها نیز اصابت کرده و باعث انفجار انقلاب گردد. نظریه و مدل حکومت‌های جمهوری و نیز اعلامیه حقوق بشر انقلاب فرانسه دارای زمینه‌های لازم در همه این کشورها برای پذیرش سریع و بی‌چون و چرا بود. به همین جهت نیز بود که این کشورها با فرانسه انقلابی جنگیدند تا بلکه ایدئولوژی یا پیام فراملی این انقلاب به خارج از مرزهای این کشور سرایت نکند. ولی هم ایدئولوژی فراملی انقلاب فرانسه و هم ایدئولوژی فراملی انقلاب روسیه خیلی زود مرزهای این کشورها را در نوردید و نیروهایی در سایر کشورها برانگیخت که حرکت آنها باعث خلق انقلاب‌های مشابهی در آنجاها نیز گردید.

ماهیت «اسلامی» انقلاب ایران، «ایدئولوژی اسلامی» این انقلاب را از همان آغاز به یک ایدئولوژی فراملی تبدیل ساخته بود. یک ایدئولوژی با محتوی و پیام جهانی که

حداقل در میان یک میلیارد مسلمان آن روز دارای گوش‌های شنوا و قلب‌های پذیرنده بود. مواد پولیه ایدئولوژی مبتنی بر اسلام انقلاب ایران در کلیهٔ سرزمین‌های اسلامی یافت می‌شد. به علاوه اکثر این سرزمین‌ها نیز در شرایطی مشابه شرایط ایران زمان شاه زندگی می‌کردند به این ترتیب ایدئولوژی اسلامی انقلاب ایران پیشاپیش دارای مخاطبین فراوانی در سرزمین‌های اسلامی بود که نه تنها زبان این ایدئولوژی را می‌فهمیدند بلکه آن را آرزو می‌کردند.

ایدئولوژی‌های فراملی در انقلاب‌ها را نیز به لحاظ اینکه آن انقلاب در چه سرزمینی روی داده باشد می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: انقلاب با ایدئولوژی فراملی در سرزمین‌های فاقد موقعیت استراتژیک و انقلاب با ایدئولوژی فراملی در سرزمین‌های واجد موقعیت استراتژیک، طبیعی است که بازتاب انقلاب در سرزمین‌های از نوع دوم به مراتب بیشتر از بازتاب انقلاب در سرزمین‌هایی از نوع اول است. چرا که موقعیت استراتژیک سرزمین‌هایی که در آنها انقلابی با ایدئولوژی فراملی روی داده است می‌تواند بر میزان بازتاب آن در سطح جهانی و منطقه‌ای بیافزاید. البته این تقسیم‌بندی را در خصوص انقلاب‌های با ایدئولوژی ملی نیز می‌توان قائل شد؛ یعنی آنها نیز بر دو دسته قابل تقسیم‌اند، انقلاب‌های با ایدئولوژی ملی در سرزمین‌های فاقد موقعیت استراتژیک و انقلاب‌های با ایدئولوژی ملی در سرزمین‌های واجد موقعیت استراتژیک. در این جا نیز بازتاب انقلاب شکل گرفته در دستهٔ دوم از این کشورها در مقایسه با دسته اول به مراتب از بازتاب احتمال بیشتری برخوردار خواهد بود. در نتیجه آنچه که گذشت، می‌توان انقلاب‌ها را به لحاظ میزان بازتاب به صورت زیر دسته‌بندی کرد:



همان گونه که در نمودار بالا مشاهده می‌شود، از بالا به پایین از درجه بازتاب کاسته می‌شود، و برعکس، هرچه به سمت بالاتر رویم به میزان بازتاب افزوده می‌شود، تا اینکه بازتاب به بالاترین حد خود در شرایط یک انقلاب با ایدئولوژی فراملی و در یک سرزمین واجد موقعیت استراتژیک می‌رسد.

در مقام جست‌وجوی جایگاه انقلاب اسلامی ایران در نمودار بالا، این انقلاب براحتی در ردیف اول قرار می‌گیرد، چرا که انقلاب اسلامی ایران علاوه بر بهره‌مندی از یک ایدئولوژی فراملی در سرزمینی اتفاق افتاده است که دارای یکی از استراتژیک‌ترین موقعیت‌ها در جهان است و همین امر بر میزان بازتاب این انقلاب می‌افزاید.

۳. گواهی و تصدیق بازتاب‌دار بودن انقلاب‌ها توسط کارشناسان و متخصصان امر یکی دیگر از شاخص‌هایی که می‌تواند بازتاب‌دار بودن یک انقلاب را مشخص کند، شهادت متخصصین حوزه انقلاب و یا تأیید کارشناسانی است که سرزمین انقلاب را می‌شناسند و در نتیجه از چگونگی انقلاب در آن آگاهی کامل دارند. اگر اینان در ارزیابی خود از انقلاب مورد بحث آن را دارای بازتاب بشناسند، می‌توان چنین انقلابی را دارای بازتاب دانست. در جهان امروز علاوه بر گواهی منابع موثق فوق‌الذکر، تصدیق و تأیید مطبوعات و رجال سیاسی نیز در خصوص بازتاب‌دار بودن یا بازتاب‌دار نبودن یک انقلاب می‌تواند به عنوان سندی معتبر قابل استناد و اتکاء باشد. در خصوص انقلابی نظیر انقلاب اسلامی ایران که دارای ماهیتی دینی است، گواهی رجال دینی نیز می‌تواند حجیت داشته و مورد استفاده واقع شود.

به این ترتیب گواهی و تصدیق چهار منبع موثق در خصوص بازتاب‌دار بودن یک انقلاب همچون انقلاب اسلامی ایران می‌تواند بازتاب‌دار بودن این انقلاب را تأیید نماید:

الف. تحلیل اندیشمندان ایران‌شناس از بازتاب‌دار بودن انقلاب اسلامی ایران
در این زمینه به صورت نمونه می‌توان به آثار ایران‌شناسان شناخته شده فرانسوی و آمریکایی مراجعه کرد. از ایران‌شناسان فرانسوی، کریستیان برومبژه، یکی از کسانی است که دارای آثار ارزشمندی در زمینه انقلاب اسلامی ایران می‌باشد. او به عنوان مردم‌شناس در یکی از مقالات خود چنین می‌نویسد: «انقلاب ایران در هم ریزنده

و آزار دهنده است. این انقلاب بلاشک تعادل بلوکهای [قدرت جهانی] و نیز روابط سلطه اقتصادی و سیاسی را در یکی از طمع برانگیزترین مناطق جهان به هم ریخته است. این انقلاب «مشروعیت» (یا «عدم مشروعیت»)^{۲۹} روابط بین‌الملل (مورد گروگان‌ها) را زیر سؤال برده است. این انقلاب به گونه‌ای جالب‌تر و خنده‌دارتر از موارد قبل آرامش ذهنی تعداد قابل توجهی از تحلیل‌گران را نیز به هم ریخته است، تحلیل‌گرانی که از اصالت این حرکت متحیرند و این انقلاب روشهای قراردادی تحلیل آنان و نیز عادات معمول فکری و مفاهیم متداول ریشه‌دار آنها را به مبارزه طلبیده است...»^{۲۷}

برنارد هورکاد از دیگر ایران‌شناسان مشهور فرانسوی نیز در یکی از آثار خود درباره انقلاب اسلامی ایران، این انقلاب را به لحاظ تأثیرات بیرونی آن چنین ارزیابی می‌کند: «سرنگونی شاد ایران در ۱۹۷۹ عکس‌العمل‌هایی توأم با شگفتی، و عدم درک و حتی شیفتگی را در سراسر جهان برانگیخت. برخی در انقلاب ایران طغیانی اسلامی را می‌دیدند که صلح جهانی را به خطر می‌انداخت. انقلاب اسلامی ایران به تعبیر ماکسیم رودینسون^{۲۸} «فسونگری اسلام»^{۲۹} را زنده کرده و حیاتی دوباره بخشید.»^{۳۰}

سه تن از ایران‌شناسان فرانسوی در بخشی از کتابی با عنوان «ایران در قرن بیستم»، انقلاب اسلامی ایران را چنین ارزیابی می‌کنند: «حداقل چیزی که در مورد انقلاب اسلامی ایران می‌توان گفت این است که این انقلاب جایگاه عظیمی را در تاریخ پایان این قرن [قرن بیستم] به خود اختصاص داده است. این انقلاب کشوری نفتی در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی را دگرگون ساخت. این انقلاب در مخالفت آشکار و مستقیم با ایالات متحده آمریکا شکل گرفت و روحانیت شیعه‌ای را به قدرت رسانید که تا آن زمان کمتر شناخته شده بودند، آن هم در کشوری که به نظر می‌رسید در آن اسلام در حال حاشیه‌نشین شدن است.»^{۳۱}

آنچه در نخستین نگاه به اظهار نظرها و تحلیلهای فوق‌الذکر به ذهن متبادر می‌شود این است که به نظر این متخصصین انقلاب اسلامی ایران قطعاً انقلابی محصور در مرزهای خود نیست، بلکه بر عکس انقلابی است، با تأثیرات و بازتابهای جهانی.

از آمریکائیان ایران‌شناس که اتفاقاً از انقلاب شناسان شناخته شده نیز می‌باشد، جان فوران است که دارای آثار متعددی در زمینه نظریه‌های انقلاب و ایران می‌باشد. او در یکی از مقالات خود انقلاب اسلامی ایران را چنین می‌بیند: «حوادث دراماتیک

سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ در ایران و طوفانی که در نتیجه آن برخاست، امواج تکان دهنده‌ای را متوجه ایالات متحده آمریکا، سیاست‌سازان بین‌المللی و نیز محافل آکادمیک و دانشگاهی نمود که تا به امروز نیز ادامه دارد، آنچه که به علاوه، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، زندگی میلیون‌ها انسان را در سراسر جهان تحت تأثیر قرار داد. قبل از ۱۹۷۸، ایران جایگاه قابل توجهی را در افکار عمومی، رسانه‌های گروهی یا مراکز تحقیقاتی آکادمیک به خود اختصاص نمی‌داد. البته این کشور موضوع منافع قابل توجه کمپانی‌های چند ملیتی نفتی، کارخانه‌های اسلحه‌سازی و محافل رده بالای سیاسی ایالات متحده آمریکا بود ولی روابط اقتصادی و استراتژیک گسترده با این کشور تا حد زیادی از انظار عمومی دور نگه داشته می‌شد. آنچه که با این نقطه نظر تقریباً اجماعی حمایت می‌شد که ایران یک هم‌پیمان بسیار استوار با ثباتی است که هیچ امر هشدار دهنده‌ای در آینده قابل پیش‌بینی آن مشاهده نمی‌شود.»^{۳۲}

ماروین زونیس دیگر ایران‌شناس شناخته شده آمریکایی نیز در کتاب «شکست شاهانه» خود چنین می‌نویسد: «سقوط شاه را باید یکی از عمده‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر بشمار آورد. قدرتمندترین پادشاه جهان، چهره اصلی سازمان مهم کشورهای صادرکننده نفت و یکی از متحدان ثابت قدم سیاسی و نظامی ایالات متحده آمریکا و غرب، پس از آنکه در ژانویه ۱۹۷۹ کشورش را ترک کرد، تاج و تخت خود را از دست داد و سلسله‌اش منقرض شد.»^{۳۳}

جان استمپل به عنوان وابسته سیاسی سفارت آمریکا در ایران که در جریان انقلاب اسلامی نیز در تهران بوده است، می‌گوید: «از نظر تاریخی، مهم‌ترین پیامد انقلاب، ممکن است اثبات ظهور مذهب به عنوان یک نیروی مهم سیاسی باشد. با در هم آمیختن ایدئولوژی حکومت الهی و قدرت انبوه مردم بر مبنای درست، شق دیگری از انقلاب ارائه می‌شود که مارکسیسم و دیگر نمونه‌ها را تکامل می‌بخشد. این طریقی است که قدرتی دیگر مبتنی بر توجیهی متفاوت جانشین قدرت و مشروعیت شاه و یا هر رهبر غیرمذهبی دیگر می‌شود، و از نظر موضعی هدف خود را بدون توسل به خشونت به انجام می‌رساند. در این حالت بنیادگرایان اثبات کردند که حتی یک نیروی مسلح قدرتمند می‌تواند از درون متلاشی شود. مهمترین عامل مضطرب‌کننده در مورد جنبش اسلامی [امام] خمینی، دکترین جنبش نیست، بلکه بسیج مؤثر آن بود که

۷۱ گروه‌های مختلف اجتماعی را برای حمایت از یک حکومت اسلامی در یک سازمان سیاسی متشکل کرد. برتری روحانیت، آن چنان که [امام] خمینی ادعا کرد، نشان ضمنی به مبارزه طلبیدن دولتهای غیرمذهبی در همه جااست. اگر این پدیده به موجودیت و مقاصد خود ادامه دهد، روش دیرین غربی را مبنی بر جدایی حکومت و کلیسا تغییر خواهد داد.»^{۳۴}

ب. مطبوعات و بازتاب انقلاب اسلامی ایران

در این زمینه صرفاً به یکی از مقالات منتشر شده که در شماره ۲۰ آوریل ۱۹۸۴ مجله تورنتو استار به چاپ رسیده است بسنده می‌توان کرد. در این مقاله می‌خوانیم: «...جریان اسلامی سرزمین آیت‌الله روح‌الله خمینی در میان یک میلیارد مسلمان جهان در خاورمیانه، آفریقا، آسیا، خاور دور، اروپا و آمریکای شمالی طغیان برمی‌انگیزد. اسلام مبارز، تحت رهبری امام خمینی پس از قرن‌ها ناشناخته بودن، حیاتی تازه می‌یابد. امام خمینی نیروهایی را آزاد کرده است که ممکن است نمایانگر لبة تیز بلوک اسلامی مستقلی که ظهور پیدا می‌کند، باشند. یعنی نیروی سومی پس از سرمایه‌داری و کمونیسم که می‌تواند توازن قوا در دو قطب آمریکا و شوروی را برهم زده و با اسرائیل نیز مبارزه کند... امام خمینی در خارج شخصیتی اسلامی - مردمی یافته که دامنه نفوذش به تدریج از دایره ۲۰۰ میلیون مسلمان شیعه فراتر می‌رود. او گروهی از پیروان فدایی از میان شیعه و سنی جذب کرده که حاضر به هرگونه عمل تلافی جویانه هستند و در پارهای موارد حتی حاضرند در راه اسلام شربت شهادت بنوشند... امام خمینی ۶ سال قبل مانند ستارهای دنباله‌دار به جهان اسلام آمد. او نه تنها ستایش مسلمانان ایران، بلکه توده‌های مسلمان سراسر جهان را در ابعادی بی نظیر برانگیخته است. پیروی از امام خمینی در جهان و جنبش بنیادگرای او مهمتر، قدرتمندتر، پر تحرک‌تر و نیرومندتر از آن می‌باشد که تاکنون در غرب ترسیم شده است... جنبش اسلامی که در اکثر کشورها توسط پیروان امام خمینی(ره) یا متحدان آنها رهبری می‌شود، در مکان‌های مختلف خود را به اشکال گوناگون آشکار می‌سازد. شیعیان لبنان در مناطق تحت کنترل خود سعی می‌کنند با استفاده از هزاران تصویر و پوستر امام خمینی، چادر پوشاندن زنان، تصفیه بازارها از مشروبات الکلی و برچیدن مراکز قمار، ایران اسلامی

کوچکی بوجود آورند. در غارهای افغانستان کسانی که علیه شوروی برای آزادی مبارزه می‌کنند، پوسترهایی از سخنان امام خمینی را به زبان پشتو نصب کرده‌اند...»^{۳۵}

ج. رجال سیاسی عصر انقلاب اسلامی ایران و بازتاب این انقلاب

رجال سیاسی معاصر انقلاب اسلامی ایران را می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد: مخالفین و موافقین این انقلاب. مخالفین به کسانی از رجال یا شخصیت‌های سیاسی اطلاق می‌شود که یا از تحقق و وقوع یک چنین انقلابی آن هم در سرزمینی مثل ایران خشنود نیستند و یا اینکه روند و اهداف آن را در راستای اعتقادات و منافع خود و احتمالاً کشورشان نمی‌بینند. موافقین انقلاب اسلامی ایران نیز به شخصیت‌هایی از جهان سیاست بین‌المللی آن روزگار گفته می‌شود که وقوع انقلاب اسلامی در ایران و خصوصاً سرنگونی رژیم آمریکایی شاه و نیز اهداف آرمان‌ها و موضع‌گیری‌های این انقلاب را در راستای باورها و منافع خود و ملتشان ارزیابی می‌کنند.

از میان موافقین انقلاب که اظهار نظرهایی در خصوص بازتاب داربودن انقلاب اسلامی ایران نموده‌اند، می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد:

۱. مارگارت تاچر - نخست‌وزیر اسبق انگلستان:

ایشان طی اظهار نظری در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی چنین می‌گوید: «ما غربیها در دهه ۱۹۸۰ از وسایل نظامی و ابزار جنگی شوروی و اقمارش واهمه نداریم. زیرا اگر بلوک شرق و اعضای پیمان ورشو مجهز به سلاحهای نظامی بوده و به ادوات مخرب و ویرانگر مسلح می‌باشند، ما نیز به سلاح‌های مدرن و پیشرفته مسلح و مجهزیم، لیکن از حضور فرهنگ اسلامی انقلاب ایران نگرانیم.»^{۳۶}

۲. برونو کرایسکی - صدراعظم اسبق اطریش:

کرایسکی به عنوان یکی از شخصیت‌های سیاسی جهان. آن روز نیز در اوایل همین دهه ۱۹۸۰ میلادی چنین بیان می‌دارد که: «من از شخصیت‌های مذهبی و دینی نیستم ولی می‌توانم این مسئله را بگویم که انقلابی که در ایران رخ داده است، موجب علاقه بیشتر به اسلام در خارج از جهان اسلام شده است... روشنفکران دنیا به دلیل علاقه‌ای که به اسلام پیدا کرده‌اند، توجه خود را به انقلاب اسلامی معطوف داشته‌اند. بنابراین می‌توان گفت این انقلاب در خارج از جهان اسلام، نفوذ فراوانی پیدا کرده است.»^{۳۷}

آمریکایی:

کیسینجر بازتاب انقلاب اسلامی را بیشتر در جهان اسلام و خصوصاً از بعد گسترش آنچه او رادیکالیسم اسلامی می‌نامد، تحلیل می‌کند: «پیروزی ایران در جنگ [جنگ ایران و عراق]، عقاید رادیکال اسلامی را از جنوب شرق آسیا تا سواحل اقیانوس اطلس گسترش خواهد داد».^{۳۸}

از موافقین انقلاب اسلامی ایران نیز که در زمینه بازتاب انقلاب اسلامی اظهار نظرهایی داشته‌اند، می‌توان به شخصیت‌های زیر اشاره کرد:

۱. احمد بن بلا - نخستین رئیس جمهور الجزایر پس از استقلال و یکی از رهبران

انقلاب الجزایر:

بن بلا نیز همچون تاجر انقلاب اسلامی ایران را یک انقلاب با خصوصیات و قدرت فرهنگی ارزیابی می‌کند: «آنچه برای من در مورد انقلاب ایران مهم است، این است که برای نخستین بار، انقلابی با طرح فرهنگی تولد یافته است.» این انقلاب به نظر بن بلا: «قبل از هر چیز یک انقلاب فرهنگی است.» و بازتاب این انقلاب در خارج از ایران نیز در همین زمینه و از این نقطه نظر قابل مطالعه و جالب توجه است. اشتراک نظر بین مارگارت تاجر از جبهه مخالفین انقلاب اسلامی ایران و بن بلا از جبهه موافقین این انقلاب در اقتدار فرهنگی بین المللی انقلاب اسلامی ایران از نکات جالب توجه در باره بازتاب این انقلاب می‌باشد.

به علاوه به نظر بن بلا: «انقلاب اسلامی ایران در قلب‌ها جای دارد، به ویژه در قلب جوانان دنیای عرب، در الجزایر، تونس، مغرب، سوریه و...»^{۳۹} وقوع حرکت‌های الهام گرفته از انقلاب اسلامی ایران توسط جوانان این کشورها صحت این گفته بن بلا را در مدت زمانی نه چندان طولانی روشن ساخت.

۲. حافظ اسد - رئیس جمهور فقید سوریه:

حافظ اسد بازتاب انقلاب اسلامی ایران را بیشتر از نقطه نظر منطقه‌ای تحلیل کرده و مهم ارزیابی می‌کند؛ در جایی می‌گوید: «انقلاب اسلامی ایران برای تمام منطقه یک پیروزی است.» به نظر او بعد از وقوع انقلاب اسلامی در ایران اکنون در این کشور «رژیمی انقلابی - اسلامی با شعار نه شرقی - نه غربی سرکار است که توانسته کلیه

امور سیاسی، نظامی و استراتژیک را در منطقه از اساس واژگون سازد.» اسد در آینه بازتاب انقلاب اسلامی ایران در منطقه، دورتر رفته و حتی پیروزی فلسطینی‌ها را پیش‌بینی می‌کند: «رژیم اشغالگر قدس آن چنان از انقلاب اسلامی به وحشت افتاد که بارها از ارباب خود آمریکا گله کرد که چرا نمی‌تواند جلو نفوذ و تأثیر انقلاب اسلامی ایران را که منجر به پیروزی فلسطین خواهد شد، بگیرد.»^{۴۰}

۳. حبیب شطی - دبیر کل وقت کنفرانس اسلامی:

حبیب شطی در انقلاب اسلامی ایران، جبران خفت‌ها و خواری‌هایی را می‌بینید که طی سالیان قبل از آن بر اسلام رفته است. او می‌گوید: «انقلاب ایران به همه نشان داد که اسلام چقدر قدرتمند است و اینکه ایمان می‌تواند به مسلمین کمک کند تا به حکومت دلخواه خود برسند.» به این ترتیب او در انقلاب ایران عظمت و شوکت بازیافته اسلام و سربلندی جهان اسلام را می‌بیند.

به علاوه شطی انقلاب اسلامی ایران را الگویی ارزیابی می‌کند که هم برای انقلاب و هم برای برقراری حکومت اسلامی می‌تواند مورد توجه مسلمانان واقع گردد: «ما می‌خواهیم جامعه جدیدی بر مبنای اصول اسلامی بسازیم و امیدواریم انقلاب اسلامی ایران مدل و الگوی ما قرار گیرد.»^{۴۱}

۴. جولیا اوراندا - یکی از سناتورهای وقت ایتالیایی:

نظر اوراندا به این دلیل در زمره موافقین آمده است که همراهی بسیاری در سخنان او با انقلاب اسلامی ایران دیده می‌شود. والا او به دلایل عدیده بیشتر در زمره مخالفین این انقلاب قرار می‌گیرد تا موافقین آن. اوراندا نیز همچون شطی جنبه الگو شدن انقلاب اسلامی ایران را بسیار مهم ارزیابی می‌کند. به نظر او «ایران می‌خواهد مدلی بسازد که برای همه کشورهای عربی و اسلامی قابل تقلید باشد. این مدل که بسیار حساس و مهم است، برای اولین بار در جهان صورت می‌گیرد... مدل اصیل اسلامی مورد نظر همین جمهوری اسلامی است که در طول تاریخ و در حال حاضر مانندی نداشته و ندارد.»^{۴۲}

د. رجال دینی و بازتاب انقلاب اسلامی ایران

رجال دینی هم عصر انقلاب اسلامی ایران را نیز که در این باره به اظهار نظر پرداخته‌اند می‌توان به سه دسته عمده تقسیم کرد: رجال دینی غیر مسلمان، رجال دینی مسلمان

اهل سنت و رجال دینی مسلمان شیعی.

۱. از میان رجال دینی غیرمسلمان می‌توان به نظرات اسقف کاپوچی از علمای مسیحی فلسطینی اشاره کرد. «او انقلاب ایران را یک انقلاب بی‌نظیر» معرفی می‌کند و «پیروزی ایران بر بزرگترین قدرت‌های جهان» را «به خاطر ایمان مردم به خدا و به رهبری امام خمینی» ارزیابی می‌کند. وی علاوه بر بی‌نظیر بودن انقلاب ایران خصوصاً به دلیل تکیه بر ایمان و خدا، این انقلاب را قابل تقلید دانسته و بلکه دیگران را توصیه به الگوگیری از این انقلاب می‌کند، جایی که می‌گوید: «ما عربها باید از انقلاب اسلامی عبرت بگیریم.»^{۴۳}

۲. از رجال دینی مسلمان اهل سنت می‌توان به فرازی از سخنان شیخ یوسف شبلی امام جمعه شهر ملبورن کانادا اشاره کرد که می‌گوید: «مسلمانان کانادا، انقلاب اسلامی ایران را نجات‌دهنده مسلمانان سراسر جهان می‌دانند و چشم امید خود را به این انقلاب دوخته‌اند.»^{۴۴} به نظر او بازتاب انقلاب اسلامی ایران در میان کلیه مسلمانان جهان از جمله مسلمانان مقیم غرب از امور غیرقابل انکار است.

۳. مولانا بشیر الرحمن از رهبران مسلمان اهل سنت پاکستان انقلاب اسلامی ایران را مورد علاقه شدید مسلمانان پاکستان ارزیابی می‌کند. او می‌گوید: «هر روز که از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران می‌گذرد، مردم ما علاقه بیشتری به آن پیدا کرده و بیشتر شیفته این انقلاب می‌شوند.» وی اهمیت این انقلاب و علت علاقه به آن را «احیای اسلام و پیاده کردن احکام اسلام» توسط آن ذکر می‌کند. به اعتقاد او انقلاب اسلامی ایران و رهبر آن حضرت امام خمینی «راهی را به مسلمین جهان نشان دادند تا آن را پیموده و به هدف خود که نجات یافتن از زیر یوغ ابرقدرت هاست، برسند.»^{۴۵} به این ترتیب الگو بودن انقلاب اسلامی ایران به عنوان مهمترین وجه بازتابی این انقلاب، در سخن این رهبر سنی مذهب پاکستانی نیز دیده می‌شود.

۴. از رهبران شیعه جهان اسلام نیز می‌توان به سید محمدحسین فضل‌الله از علمای برجسته شیعی لبنان اشاره کرد که همچون حافظ اسد به لحاظ دغدغه‌های اصلی مسلمانان خاورمیانه و لبنان، بازتاب انقلاب اسلامی را بیشتر از جنبه منطقه‌ای مورد توجه قرار می‌دهد: «انقلاب اسلامی ایران صادق بوده و پیروزی آن خط جدیدی در حرکت سیاسی منطقه بوجود آورده است.» به نظر او «این انقلاب به تمام مسلمانان و به تمام مستضعفان در سراسر دنیا تعلق دارد.»^{۴۶}

نکات چندی که می‌توان به عنوان نتیجه‌گیری از مطالب آمده در این نوشتار به آنها اشارت داشت، به شرح زیر است:

۱. با توجه به کمبودهای موجود در زمینه مطالعات مربوط به بحث «بازتاب» در مجموعه آثار و تحقیقات صورت گرفته در خصوص «انقلاب»، این مقاله تلاشی است برای طراحی یک چارچوب نظری در این زمینه که انقلاب اسلامی ایران نیز در آن به عنوان مورد عینی مطالعه آمده است.

۲. از آنجایی که انقلاب اسلامی ایران مصداق بارز شاخص‌های نظری یک انقلاب دارای بازتاب است، می‌توان آن را انقلابی دارای بازتاب دانست. این انقلاب هم مصداق انقلاب بزرگ با توجه به تطبیق آن با تعاریف حداکثرگرا از انقلاب می‌باشد، هم دارای ایدئولوژی فراملی اسلامی است. خصوصاً اینکه در سرزمینی با موقعیت استراتژیک نیز تحقق یافته است، و هم اینکه اندیشمندان علوم اجتماعی و ایران‌شناسان در کنار مطبوعات جهانی و نیز رجال سیاسی و مذهبی عصر وقوع این انقلاب در نوشته‌ها و گفته‌های خود بازتاب دار بودن این انقلاب را امری قطعی و مفروض و مسلم انگاشته‌اند. به این ترتیب انقلاب اسلامی ایران انقلابی دارای بازتاب‌های گسترده و عمیق است.

۳. برای فهم بازتاب‌دار بودن انقلاب اسلامی ایران و چگونگی این بازتاب کافی است که آن را با انقلابی دیگر که هم‌عصر و هم‌زاد این انقلاب بوده است، یعنی انقلاب نیکاراگوئه مقایسه کنیم. برخلاف انقلاب اسلامی ایران، این انقلاب آمریکای لاتینی نه با تعاریف حداکثرگرا قابل تطبیق بوده تا انقلابی بزرگ به شمار آید، نه از یک ایدئولوژی فراملی بهره‌مند بوده است، و نه دیگران آن را در قد و قواره انقلاب‌های دارای بازتاب ارزیابی کرده‌اند. برعکس به دلیل تطبیق آن با تعاریف حداقلگرا، بی‌بهره‌گی آن از یک ایدئولوژی فراملی، محصور ماندنش در مرزهای نیکاراگوئه و سپس خنثی شدن آن توسط کودتاگران، این انقلاب از این جهت به هیچ وجه با انقلاب اسلامی ایران قابل مقایسه نیست. هزاران تحقیق صورت گرفته در خصوص انقلاب ایران در مقایسه با آثار اندک منتشر شده درباره انقلاب نیکاراگوئه نیز می‌تواند شاهد دیگری بر این مدعا باشد.

1. George Pettee
2. Karl Friedrich
3. Reform
4. Politologue

منابع و مأخذ

۱. از میان صدها اثر در این زمینه به طور مثال می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:
- آلوین استانفورد کوهن، *تئوری‌های انقلاب*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر قومس، ۱۳۶۹.
- عباس منوچهری، *نظریه‌های انقلاب*، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
- محمطفی ملکوتیان، *سیری در نظریه‌های انقلاب*، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۲.
- هانا آرنست، *انقلاب*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.
- هربرت مارکوزه، *خرده و انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷.
- حسین بشیریه، *انقلاب و بسیج سیاسی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
2. Crane BRITON, *The Anatomy of Revolution*, New York, Vintage Books, 1938.
۲. کرین بریتون، *کالبد شکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۶.
4. George PETTEE, *The Process of Revolution*, New York, Harper, 1938.
5. George PETTEE. "Revolution: Typologie and Process", in *Revolution* (Carl J. FRIEDRICH), p. 10-53.
6. Carl FRIEDRICH, *Revolution*, New York, Atherton Press, 1966.
۷. حسن عمید، *فرهنگ عمید*، تهران، امیرکبیر، ج ۱، ص ۲۰۰.
8. Arthur BAUER, *Essai sur les revolutions*, Paris, Giard and Briere, 1908.
۹. همان، ص ۱۱
۱۰. کرین بریتون، همان، ۱-۲.
11. Carl FRIEDRICH, *Ibid*, p.4.
12. *Ibid*, p.5.
۱۳. داریوش آشوری، *دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)*، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۸، (چاپ پنجم)، ص ۲۷۰.

۱۴. همو، فرهنگ سیاسی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۶۴ (چاپ سیزدهم)، ص ۱۴۰.
۱۵. همو، دانشنامه سیاسی، ص ۲۷۰.
16. ROBERT (Petit), *Dictionnaire de la langue Francaise*, Paris, 1983, Vol.2.p.1710.
17. Roger SCRUTON, *A Dictionary of Political Thought*, Great Britain, Macmillan Reference Books, 1982, p.397.
18. Samuel HUNTINGTON, *Political Order in Changing Societies*, New Haven, Yale University Press, 1968, p.264.
19. Robert PELLOUX, "Le mot et l'idee de Revolution", *Revue Franfaise de Science Politique*, vol.2,N.1, Janvier - Mars 1952, p. 43-46.
20. Sigmund NEUMANN, "The International Civil War" *World Politics* vol. 1, N. 3, avril 1949, p. 333.
۲۱. ساموئل هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۵ (چاپ دوم)، ص ۲۸۵.
۲۲. همان.
۲۳. همان.
۲۴. انقلاب اسلامی ایران در چشم‌انداز دیگران، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، بی تا، ص ۹۹.
۲۵. انقلاب اسلامی ایران در دایره‌المعارف‌های جهان، گردآورنده و مترجم محسن مدیرشانه‌چی، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، مرکز مطالعات فرهنگی - بین‌المللی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۳۷.
۲۶. همان، ص ۴۹-۴۸.
27. Christian BROMBERGER, "Islam et Revolution en Iran, quelques pistes pour une lecture", *Revue del Occident Musulman et de la Mediterranee*, N. 29, 1980, p. 109.
28. Maxime RODINSON
29. "Fascination de Islam".
30. Bernard Hourcade, "Iran: revolution islamique ou tiers - mondiste?", *Herodote*, 36, Janvier - Mars 1985, p.138.
31. Jean - Pierre DIGARD, Bernard Hourcade, Yann RICHARD, *L Iran ou XX siecle*, Paris, Fayard, 1996, p.155.
- این کتاب توسط آقای عبدالرضا هوشنگ مهدوی به فارسی ترجمه شده و در سال ۱۳۷۷ توسط نشر

32. John FORAN (Ed.), *A Century of Revolution Social Movements in Iran*, London, VCL Press, Introduction.

33. Marvin NONIS, *Majestic failure, the fall of the shah*, Chicago, The University of Chicago Press, 1991, p.3-4.

۳۲. جان. دی. استمپل، *درون انقلاب ایران*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا،

۱۳۷۸ (چاپ دوم)، ص ۲۶-۲۵.

۳۵. *انقلاب اسلامی ایران در چشم انداز دیگران*، ص ۱۴۰-۱۳۸.

۳۶. همان، ص ۱۷-۱۱۶.

۳۷. همان، ص ۱۱۶.

۳۸. همان، ص ۱۱۵.

۳۹. همان، ص ۹۹-۹۸.

۴۰. همان، ص ۱۰۱-۱۰۰.

۴۱. همان، ص ۱۰۷.

۴۲. همان، ص ۱۱۰.

۴۳. همان، ص ۲۵-۲۴.

۴۴. همان، ص ۲۹-۲۸.

۴۵. همان.

۴۶. همان، ص ۲۲-۲۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی